



A Critique and Evaluation of the Methodological Foundations of Open Theism According to Clark Pinnock

Mohammad Ebrahim Torkamani* | Ahmad Karimi** | Rasoul Razavi***

Received: 2020/09/15 | Accepted: 2020/12/19

Abstract

In this article, we try to study Clark Pinnock's point of view in explaining the methodological foundations of the Open Theism Theory with a descriptive-analytical method so that we can have a fair critique of the strengths and weaknesses of this theory while also understanding it correctly. Pinnock can be considered one of the most important theorists and founders of Open Theism. In his view, Open Theism is one of the theological-philosophical theories that have emerged in the critique of the teachings of traditional Christian theology and consider its claims to be logically and narratively contradictory.

Pinnock believes that open theists (unlike traditional theists) sanctify God as acknowledged in the Bible and that some of the attributes of God in traditional theology should be revised and modified based on the text of the Bible. They believe that God is the God of the Bible; someone who is truly connected to the world, a relationship that requires the most mobility, not immobility. In this view, God is portrayed as a triune relationship-oriented

Original Research



-
- * PhD Student, Quran and Hadith University, Qom, Iran. (Corresponding Author) | E.Torkamani@yahoo.com
 - ** Associate professor of the Islamic Theology Department of Quran and Hadith University. | Ahmad.Karimi@gmail.com
 - *** Associate Professor, Islamic Theology Department of Quran and Hadith University, Qom, Iran | Razavi.r@chmail.ir

□ Torkamani M. E., Karimi, A. Razavi, R. (2020). A Critique and Evaluation of the Methodological Foundations of Open Theism According to Clark Pinnock. *Journal of Philosophical Theological Research*, 22(86), 115 -136. doi.10.22091/jptr.2020.5974.2395

□ Copyright © the authors



truth, which seeks romantic relationships with human beings and thereby grants them true freedom.

Finally, since open theists believe that theology should be understood by the people of the present age, a better explanation of theology depends on reliance on modern philosophy (rather than ancient philosophy) and its effects. In modern philosophy (considering the idea that the truth of things does not appear to man), method and methodology have become very important. In general, methodology is the knowledge that recognizes “how to go” and the fundamental methodology reveals the hidden principles of each theory and creates the basis for its basic critique. Of course, the purpose of this article is specifically to examine the “basics” of Pinnock’s method, not his “method.” In fact, the report presented by his method is a platform for examining the basics.

From the author’s point of view, most of the mistakes that have been made in traditional theology are also reflected in Open Theism; leading in another way! That is to say, most of the objections that Pinnock made to traditional theologians also apply to him. For example, why is it bad to be influenced by (ancient) Greek philosophy, but Open Theism’s claims can be influenced by modern philosophy? Do ancient philosophy and modern philosophy have precise and acceptable boundaries at all? On what basis do open theists claim that modern philosophy is more acceptable to modern people than ancient philosophy? Can mere simultaneity justify it? If we take as a basis the claim of open theists – that every thought comes “from somewhere” and that no thought is pristine – the encounter of open theists with the text of the Bible is also done with the presuppositions of modern philosophy, and their pivotal mindset has influenced their understanding of the Bible. How can one be sure that the path taken by theology is more correct than the path taken by its predecessors?

Since a better understanding of each theory is gained by reflecting on its foundations, in this article we intend to examine the methodological foundations of Open Theism by looking at the book *Most Moved Mover*. In general, from Pinnock’s point of view, the method of open theism can be based on the three main bases of the critical study of the interpretation of traditional theologians, return to the Bible and overcoming Hellenism, and attention to modern philosophy, which we will describe and critique.

Keywords

Open Theism, Clark Pinnock, Bible, Modern Philosophy, Christian Theology.



نقد و ارزیابی مبانی روش شناختی الهیات گشوده با تبیین دیدگاه کلارک پیناک

محمد ابراهیم ترکمانی* | احمد کریمی** | رسول رضوی***

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۵ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۲۹

چکیده

«الهیات گشوده»، گرایشی الهیاتی-فلسفی است، که تفسیر نوینی از برخی صفات خداوند و لوازم آن ارائه می‌دهد. این دیدگاه، بسیاری از آموزه‌های الهیات سنتی (همچون منزه بودن خداوند، علم پیشین مطلق، قدرت مطلق و ویژگی‌هایی از این دست) را نه مبتنی بر کتاب مقدس، بلکه الهام‌گرفته از فلسفه یونان دانسته، و در مقابل تصویری از خداوند ارائه می‌کند که مبتنی بر تشخیص، تغییرپذیری و تعامل او با انسان است. یکی از مؤسسين الهیات گشوده، کلارک پیناک است. به اعتقاد او - در ترسیم اعتقادات دینی - اگر چه سنت و فلسفه باید مورد توجه قرار گیرد، اما «کتاب مقدس» بیشترین اهمیت را دارد و بر این مبنا، آموزه‌های الهیات سنتی باید مورد نقادی قرار گیرد. پیناک، گرچه ره‌آورد تقریرش را «آزادی واقعی خدا و انسان» می‌داند، اما به نظر می‌رسد مبانی روشی او به لحاظ منطقی نامسجم‌اند. از این رو، این پژوهش به ارزیابی دیدگاه پیناک در مبانی روش شناختی «الهیات گشوده» می‌پردازد. به نظر می‌رسد به رغم آن که پیناک - در برخی موارد - ضعف‌های الهیات سنتی مسیحی، در تبیین معارف الهیاتی را به خوبی بیان کرده، اما تلاش او در ارائه راهکار - به لحاظ روشی - قابل نقد است. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد روش‌شناسی بنیادین، در صدد ارزیابی آرای پیناک در مبانی روش شناختی «الهیات گشوده» است.

کلیدواژه‌ها

الهیات گشوده، کلارک پیناک، کتاب مقدس، فلسفه مدرن، الهیات مسیحی.

* دانشجوی دکتری کلام امامیه، دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران. (نویسنده مسئول) E.Torkamani@yahoo.com
** استادیار گروه کلام اسلامی، دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران. Ahmad.Karimi@Gmail.com
*** دانشیار گروه کلام اسلامی، دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران. Razavi.r@chmail.ir

ترکمانی، محمد ابراهیم؛ کریمی، احمد؛ رضوی، رسول. (۱۳۹۹). نقد و ارزیابی مبانی روش شناختی الهیات گشوده با تبیین دیدگاه کلارک پیناک.

فصلنامه پژوهش‌های فلسفی-کلامی. ۲۲ (۸۶)، ۱۳۶-۱۱۵. doi: 10.22091/jptr.2020.5974.2395

مقدمه

به طور کلی یکی از دلایل پیدایش انواع الهیات، اختلاف در تبیین اوصاف الهی است. «الهیات گشوده»^۱ گرایشی فلسفی-الهیاتی است که خود را انجیل‌باور^۲ دانسته و بر آن است تا افزون بر حفظ تعهد خود به کتاب مقدس، تفسیری نوین و تصویری منطقاً منسجم از صفات خداوند و رابطه او با انسان و جهان ارائه کند (Pinnock, 1994, p. 7). دغدغه اصلی الهی‌دانان گشوده به ارمغان آوردن «عشق الهی» و «آزادی» برای انسان است (Ware, 2003, p. 70) و از برجسته‌ترین متکلمین مسیحی (که از مؤسسين نظریه الهیات گشوده به‌شمار می‌آید) «کلارک پیناک» (۲۰۱۰) است. او از اساتید برجسته الهیات سیستماتیک^۳ در کالج الوهیت مک‌مستر^۴ بود که آثار متعددی از جمله کتاب گشودگی خدا؛ چالشی مبتنی بر کتاب مقدس درباره فهم سنتی از خدا را - در سال ۱۹۹۴م. - با همکاری ریچارد رایس،^۵ جان ساندرز،^۶ ویلیام هاسکر^۷ و دیوید بازینجر^۸ - در تبیین نظریه الهیات گشوده - نگاشت.

از آنجا که آرای برخی از متفکران مطرح الهیات گشوده، پیش از این توسط پژوهشگران مورد واکاوی قرار گرفته است، ولی هیچ اثری از کلارک پیناک ترجمه نشده و در پژوهش‌های مختلف نیز به طور ویژه به آرای او پرداخته نشده است، در این پژوهش تلاش شده است تا با بررسی برخی از آثار پیناک، در ارزیابی آرای الهی‌دانان گشوده به نگاه جامع‌تری برسیم و سخنی از آنان مغفول نماند. در این میان کتاب متحرک‌ترین محرک^۹ از دقیق‌ترین توضیحات پیناک در باب الهیات گشوده است که بسیار مورد توجه اندیشمندان این حوزه قرار گرفته است. مقاله حاضر با تأکید بر این کتاب نگاشته شده است.

از دیدگاه پیناک، الهی‌دانان گشوده - به خلاف الهی‌دانان سنتی - خدا را همان‌طور که در کتاب مقدس تصدیق می‌شود، تقدیس می‌کنند و معتقدند برخی از صفات خدا در الهیات سنتی مسیحی را باید بر اساس متن کتاب مقدس بازبینی و اصلاح کرد (Piper, 2003, p. 70). از این‌رو، برای درک صحیح‌تر خداوند و نسبت او با انسان، باید در انتخاب روش شناخت و به تبع آن، روش توصیف و تقدیس او دقیق‌تر بود.

در این راستا، باید گفت روش‌های مختلفی برای خواندن متن وجود دارد (برای مثال، الهیات

1. open theism
2. evangelic
3. systematic theology
4. mcmaster divinity college
5. Richard Rice
6. John Sanders
7. William Hasker
8. David Basinger
9. Most moved mover

کتاب مقدس، هر منوتیک آگزیستانسیال و کلام‌روایی)، اما این قرائت‌ها ممکن است نادرست بوده و تفسیرهای متنوعی بپذیرند؛ زیرا تفسیر به دلیل موقعیت تاریخی متن و سعه وجودی مفسر، بعضاً از دقت کمتری برخوردار بوده و باید مورد نقد و بررسی دقیق قرار گیرد. همچنین از آنجا که الهی‌دانان گشوده بر این باوراند که الهیات باید به‌گونه‌ای باشد که توسط مردم عصر حاضر درک شود، تبیین بهتر الهیات را در گرو تمسک به فلسفه مدرن - به‌جای فلسفه کهن - و لوازم و آثار آن دانسته‌اند (Pinnock, 2001, p. 116) که این امر نیز باید به‌دقت واکاوی شود.

باید دانست در فلسفه مدرن با توجه به ایده ظاهر نشدن حقیقت اشیاء برای انسان، روش و روش‌شناسی اهمیت زیادی پیدا کرده است. روش‌شناسی، دانشی است که به شناخت «چگونه رفتن» می‌پردازد. روش‌شناسی بنیادین، مبادی پنهان هر نظریه را آشکار کرده و زمینه نقد مبانی آن را پدید می‌آورد. البته، باید گفت غرض از این پژوهش، مشخصاً بررسی «مبانی» روشی پیناک است؛ نه «روش» او و در واقع، گزارشی که از روش او ارائه می‌شود، بستری برای بررسی مبانی است.

لازم به ذکر است، پیش از این نیز محققانی به بررسی خداابوری/ الهیات گشوده پرداخته‌اند، ولی «نقد مبانی روش‌شناختی الهیات گشوده از دیدگاه پیناک» بی‌سابقه بوده است و از آنجا که اعتقاد و انتقاد به هر نظریه‌ای متوقف بر فهم مبانی آن است، این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد روش‌شناسی بنیادین در صدد بررسی این مبانی است. در این پژوهش در ابتدای هر بحث، پس از بیان تبیین دیدگاه‌های پیناک، به نقد و ارزیابی آن می‌پردازیم.

به‌طور کلی و از نظر پیناک، روش الهیات گشوده در شناخت خداوند را می‌توان بر سه مبنای اصلی (۱) بررسی انتقادی تفسیر متکلمان سنتی؛ (۲) بازگشت به متن کتاب مقدس و غلبه بر یونانی‌مآبی؛ (۳) توجه به فلسفه مدرن استوار دانست که در ادامه، به تشریح آنها خواهیم پرداخت.

بررسی انتقادی تفسیر متکلمان سنتی

اولین گامی که پیناک در تزیه الهیات لازم می‌داند، نگاه انتقادی به تفسیر متکلمان سنتی از آموزه‌های دینی است. در نظر او «اگر چه روش‌های مختلفی برای خواندن متن وجود دارد، اما باید دانست که کشف حقیقت ضرورتاً در گرو رجوع به متن کتاب مقدس است» (Pinnock, 2001, p. 117). بدیهی است که متون می‌توانند تفسیرهای متنوعی بپذیرند؛ زیرا تفسیر به دلیل موقعیت تاریخی متن و خواننده، گاه چندان خیلی دقیق نیست. انسان در انتخاب معانی (چه در سطح کلان و چه در سطح خرد) آزاد است و از این‌رو، ممکن است تحت تأثیر اعتقادات شخصی (یا متون دیگر) در جهات مختلفی گام بردارد. از دیدگاه پیناک، «از آنجا که تفسیر الهیات گشوده (بیش از تفسیر دیگر مکاتب الهیاتی) به آنچه

خداوند در صدد بیان آن در کتاب مقدس بوده نزدیک است» (Pinnock, 2001, p. 117)، تصویری که این نظریه از خداوند ارائه می‌دهد، صحیح‌تر از دیگر مکاتب (از جمله الهیات سنتی) است. پیناک، عمده‌ترین علل این برتری را توجه به زبان استعاری متن مقدس و نقش پیش‌فرض‌های شخصی در تفسیر آن می‌داند که در ادامه، به توضیح آن می‌پردازیم.

توجه به زبان استعاری متن مقدس

به اعتقاد پیناک، متن مقدس حاکی از طیف وسیع تصاویری است که برای افشای ماهیت خداوند بیان شده‌اند؛ از این رو، ما باید تصور خود از خدا و ویژگی‌های او را با توجه به استعاره‌های موجود در کتاب مقدس به دست آوریم. لکن متأسفانه غالب متکلمان سنتی به این امر دقت نمی‌کردند. بر اساس این تصاویر «گرچه خداوند از جهاتی با مخلوق غیر قابل مقایسه است، اما به‌نظر می‌رسد از جهات دیگر می‌توان او را مقایسه کرد. برای مثال، خدا - مانند انسان - وجودی مشخص و رابطه‌مند است که عمل می‌کند، رنج می‌برد، تغییر می‌کند و گریه می‌کند. سخن گفتن انسان با خدا بر روش الهی است و باید به آن توجه داشت» (Pinnock, 2001, p. 60)، یعنی خداوند با تعابیری که در متن مقدس بیان داشته، در صدد ترسیم چگونگی خود برای انسان‌ها بوده است و این مسئله انسان را ملزم می‌کند که به این تعابیر پای‌بند باشد و معنایی متفاوت از آن قصد نکند. در اینجا به نظر می‌رسد گرچه او مدعی توجه به استعاره‌ها در جهت کشف تصویری درست از خداوند است، ولی در عمل موضع پیناک به انکار استعاره و پذیرفتن ظاهر کلام خداوند مبدل گشته است. از نظر او، این موضع به اراده خداوند نزدیک‌تر است تا تفسیر متن و استحصال معانی باطنی آن. در واقع، مراد او از جدی گرفتن استعاره، برداشتی ظاهری از تعابیر موجود در متن مقدس است که از طریق آن «خدای پویا و رابطه‌مند انجیل بازیابی شود» (Pinnock, 2001, p. 76).

باید گفت ایشکال این نگاه این است که همواره به امتناع عقلی یا تحذیر نقلی می‌انجامد. گویی آنجا که می‌گوید «مسلماً تفسیر استعاره‌ها همیشه آسان نیست، اما باید دانست آنها استعاره وحی‌اند و از این رو، محترم‌اند» (Pinnock, 2001, p. 61)، خود پیناک هم متوجه این ایشکال شده است که گاه این برداشتها نامأنوس یا نامعقول، به‌نظر می‌رسد. او می‌گوید: به هیچ وجه نباید تحت تأثیر فرضیات بیگانه (یونانی) با آنها مواجه شد. بسیار آسان است در حالی که در کتاب مقدس بارها می‌خوانیم که خدا توبه می‌کند و «بی‌نهایت» نیست، همچنان از اصطلاحاتی مانند «کمال بی‌نهایت» و «تعالی» درباره خدا استفاده کنید و به کتاب مقدس گوش ندهید. در نگاه یونانی گرچه کتاب مقدس درباره «قبل و بعد» با خدا صحبت می‌کند، اما از آنجا که می‌دانیم قبل و بعد با خدا وجود ندارد، پس نمی‌تواند

چنین باشد، اما به راستی چه چیزی مانع جدی گرفتن تصاویر انجیل از خدا - که نظر خود را تغییر داده و یا در زمان عمل می‌کند - می‌شود؟ چرا نمی‌توانیم به چنین عباراتی اجازه ظهور دهیم؟ چرا آنها را تنزل داده و در واقع، ساکت می‌کنیم؟ (Pinnock, 2001, p. 61).

ایراد پیناک به متکلمان سنتی این است که چرا معنای برآمده از ظاهر تعابیر موجود در کتاب مقدس را رها کرده و تصویری مبتنی بر آرای خویش ارائه می‌دهند؟ آنها ابعاد متن را سرکوب، یا در بهترین حالت، داستان را ایستا جلوه می‌دهند.

چرا تصویر خدا را که در کتاب مقدس با درام و خطر پر شده است، به روش‌هایی می‌خوانند که آنها را رد کنند. آیا کتاب مقدس از ویژگی‌های اصلی الهیات سنتی (همچون اراده غیر قابل تغییر الهی، سرمدیت، و جوب، حاکمیت مطلق یا علم مطلق پیشین) پشتیبانی می‌کند؟ (Pinnock, 2001, p. 77).

به عقیده او، باید به دنبال معانی استعاره‌های متن مقدس بود و در همین راستا، تأکید می‌کند:

کشف واقعیت در گرو حذر از لفظ‌گرایی و شک‌گرایی است. راه حل پیش‌رو در نظر گرفتن تنوع استعاره‌ها و بررسی مقصود آنهاست. برای مثال، خدا توبه می‌کند، رنج می‌برد، اهداف خود را در زمان انجام می‌دهد، اما نه دقیقاً مانند ما. نباید واقعیت دخالت خدا در زمان و مکان و صمیمیت رابطه او با انسان‌ها را کم‌رنگ کرد (Pinnock, 2001, p. 62).

پیناک می‌خواهد بگوید نه باید این‌گونه بود که همه الفاظ را یک‌به‌یک معنا کرد، و نه این‌گونه که معتقد به شکاکیت کلی (عدم امکان فهم متن مقدس) شویم و بگوییم ما را راهی در شناخت خداوند نیست. در نظر او، از استعاره‌های موجود در کتاب مقدس این‌گونه برمی‌آید که خداوند اوصافی قابل شناخت (همانند ما) دارد، اما نه دقیقاً مانند ما.

به اعتقاد او، «همه زبان‌ها استعاری‌اند؛ زیرا این یگانه صورتی است که در اختیار ماست. خداوند خود را (هرچند جزئی) در قالب این زبان آشکار می‌کند. اگر استعاره‌ها را از دست بدهیم «خود افشاگری» خداوند را از دست می‌دهیم. خدای نامتناهی فراتر از استعاره، خدایی نیست که بتوانیم چیزی از آن بشناسیم. ما خدا را می‌شناسیم؛ زیرا خداوند در تاریخ ما شرکت کرده، در ارائه خود از زبان انسانی استفاده می‌کند و خود را به عنوان موجودی در ارتباط با ما می‌شناساند. او تنها به روش‌های تجسم یافته به ما نمایان می‌شود» (Pinnock, 2001, p. 63)، یعنی خداوند مجبور بوده است به هر صورت ممکن، خود را در قالب یک زبانی که برای انسان قابل فهم باشد ترسیم کند و از آنجا که همه زبان‌ها در وصف عظمت خداوند قاصرند، خدا از استعاره‌ها بهره گرفته است؛ اگر این راه پیموده نمی‌شد، دیگر هیچ راهی برای شناخت خداوند وجود نداشت. به اعتقاد پیناک، مشکل متکلمین سنتی

این نیست که به تعابیر کتاب مقدس توجه نمی‌کنند، بلکه مشکل آنها این است که:

ایشان [متکلمین سنتی] حقایق ذکر شده در کتاب مقدس را دور می‌زنند. برای مثال، حتی اگر کتاب مقدس مکرراً بگوید که خداوند نظر و روند عمل خود را تغییر می‌دهد، متکلمان سنتی این تعابیر را رد کرده و انکار می‌کنند که چنین چیزهایی برای خدا امکان‌پذیر است. ایشان می‌گویند چگونه ممکن است طرح خدا که حاکم مطلق است، از برنامه «الف» به برنامه «ب» تغییر یابد؟ حال، باید گفت در تعابیری از کتاب مقدس که می‌گوید خدا توبه می‌کند، چرا نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که خدا آزاد است و در صورت لزوم، روند عمل خود را تغییر داده و از طرحی متفاوت با آنچه پیش از این اعلام کرده پیروی کند؟ (Pinnock, 2001, p. 64).

از دیدگاه پیناک، سنت‌گرایان در برداشت خود از کلمات متن مقدس، به مسیحیان مدیون بوده و از همین‌رو، موظف به ارائه توضیح‌اند: «در کتاب مقدس آمده است که خدا متأسف بود که بشر را خلق کرد، اما متکلمان سنتی اصرار دارند که او نمی‌تواند پشیمان باشد. در بخشی دیگر، کتاب مقدس خدا را با مردم در رنج نشان می‌دهد، اما - بنابر تفسیر متکلمین سنتی - اگر همه چیز در کنترل باشد، دیگر خدا نمی‌تواند احساس غم و اندوه کند. چه مدت متکلمان قصد دارند اجازه دهند که سنتز کتاب مقدس-هلنی بر تفسیر تأثیر بگذارد؟ باید گفت نه تنها الهیات گشوده فاقد پشتیبانی کتاب مقدس نیست، بلکه این دیدگاه سنتی است که با کتاب مقدس سست رفتار کرده و آن را به یک بستر تحمیلی برای استقرار یک سیستم از پیش تنظیم‌شده تبدیل می‌کند (Pinnock, 2001, p. 64).

توجه به نقش پیش‌فرض‌های شخصی در تفسیر کتاب مقدس

از آسیب‌های دیگری که پیناک برای الهیات برمی‌شمارد، تأثیر پیش‌فرض‌های ذهنی مفسرین در مواجهه با آموزه‌های کتاب مقدس است. از دیدگاه او «همه انسان‌ها تحت تأثیر عوامل تاریخی هستند که تعبیرات کتاب مقدس را تقویت یا تضعیف می‌کند. هیچ کس «از هیچ‌جا» نمی‌آید، بلکه همه «از جایی» می‌آیند. منتقدین «الهیات گشوده» ادعا دارند که فرضیات فلسفی بیگانه، برداشت الهی‌دانان گشوده از کتاب مقدس را تحریف کرده است. از نظر ایشان، آزادی انسان موجب انکار اراده و علم مطلق جامع الهی است» (Pinnock, 1994, p. 151). پیناک موافق است که آزادی لیبرالیستی، حاکمیت و علم مطلق را رد می‌کند، اما سخن او این است که «آیا دیدگاه مطلق‌گرای یک نگاه وارداتی بیگانه در تفسیر نیست؟ خود کتاب مقدس هنگامی که روابط شخصی بده-بستان را بیان می‌کند و افراد را مسئول اقدامات

خود می‌داند، آزادی لیبرالیستی را فرض می‌گیرد؛ زیرا اعتقاد به آزادی مطلق خداوند منجر به چنین نگاهی نمی‌شود. حتی با فرض این‌که آزادی لیبرالیستی یک مفهوم فلسفی است که بیان‌گر تعیین‌کننده بودن افعال انسان (حداقل تا حدی) در زندگی خود است، همچنان الهی‌دانان گشوده در این موضوع بر مبنای کتاب مقدس حرکت می‌کنند» (Pinnock, 2001, p. 115).

پیناک بر این باور است که باید اجازه دهیم کتاب مقدس با زبان خود از ویژگی‌های خدا صحبت کند و نباید از مقولات بیگانه برای تفسیر آن استفاده کرد. او تصریح می‌کند:

ما حق نداریم تعابیری که متناسب با پیش‌فرض‌های ما نبوده و برای ما ناخوشایند است رد کنیم؛ در حالی که الهیات سنتی در تفسیر کتاب مقدس، از وفاداری قابل‌تغییر خداوند با عنوان «تغییرناپذیری»، از فعالیت‌های بی‌زمان خداوند با عنوان «ابدیت»، از آسیب‌پذیری خداوند و واقعیت آزادی بشر با عنوان «حاکمیت» و از تردید خداوند در مورد جنبه‌های نامحقق آینده با عنوان «علم‌لایتناهی» سخن می‌گوید. تعاریف متکلمین باید از خواندن یک پارچه کتاب مقدس سرچشمه بگیرد و به دلایل دیگر اثبات نشود (Pinnock, 1994, p. 119)

نقد و ارزیابی

پیناک به درستی به ضیق زبان بشری و لزوم استفاده از استعاره اشاره می‌کند. با این حال، در عمل نمی‌تواند تفسیر معقولی از استعاره‌های موجود در متن ارائه دهد. او در بیان خود به صراحت به پرهیز از دو امر «لفظ‌گرایی» و «ک‌گرایی» اشاره می‌کند، ولی خود به هر دوی این‌ها مبتلا می‌شود. او در مواردی با بهره‌گیری از ظاهر الفاظ کتاب مقدس به معانی‌ای همچون تغییر و تأثر خداوند می‌رسد، و در مواردی دیگر همان معانی انسانی را بر خدا حمل می‌کند؛ با قید «بلا کیف».

شیوه معمول پیناک این است که به رغم اشاره به وجود استعاره در متن کتاب مقدس، در عمل، همه تعابیر را حمل به ظاهر لفظ کرده و مفسرین را از تأویل و تفسیر استعاره‌ها و کشف معانی باطنی آن بر حذر می‌دارد. او تعابیر کتاب مقدس را در جهت بیان تشابه خداوند به انسان تفسیر کرده و تقریباً تمام ویژگی‌های انسانی را به خدا نسبت می‌دهد؛ که بسیار عجیب است. البته، باید گفت انحصار معنا به ظاهر لفظ تنها محدود به پیناک (و الهیات گشوده) نبوده، و از دیرباز در بسیاری از فرق و نحل الهیاتی دیگر نیز وجود داشته است. برای مثال، در میان مسلمانان، «اهل حدیث» قائل به بسنده کردن به ظاهر کلام خداوند بوده و از همین رو، اوصاف انسانی بسیاری (همچون برخورداری از دست و پا، صورت، محل اقامت و دیگر اوصافی از این دست) برای خداوند قائل می‌شدند. برای نمونه، «بدالله» را

به صراحت، به معنای «دست خدا» (همچون دست انسان) می‌دانستند، نه قدرت خدا. (شهرستانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۷)؛ در حالی که واقعیت این است که ذات خداوند (از هر جنبه‌ای که تصور شود) کاملاً ناهمگون با ذات انسان است و به همین دلیل، اتصاف محدودیت‌های انسانی به خداوند نامعقول است. البته، درست است که بشر در صحبت از خدا راهی جز تشبیه ندارد، ولی با این حال از انتقادات وارد بر «الهیات گشوده» ارائه‌تفسیر انسان‌انگارانه^۱ از خداست که نتیجه‌تفسیر لفظ‌گرایانه آنها از آیاتی است که از خشم و شادی و حسرت خداوند سخن به میان آورده‌اند. به گفته‌ساندرز، «راه‌گریزی از تشبیه نیست؛ زیرا ما صرفاً مفاهیمی بشری برای سخن گفتن از خدا در اختیار داریم» (Sanders, 2016, p. 249). نقد وارد بر این سخن این است که اضطرار ما در بهره‌گیری از زبان ضیق بشری برای توصیف خداوند، نباید به بروز این توهم بیانجامد که خداوند هم‌نوع ما (ولی بالاتر) است.

ایراد دیگری که پیناک بیان می‌کند این است که در حالی که باید بدون پیش‌فرض به سراغ متن کتاب مقدس رفت، متکلمان سنتی با ذهنیتی متأثر از فلسفه یونانی به تفسیر کتاب مقدس پرداخته و در این راه (آگاهانه یا ناخودآگاه) به ترسیم خداوندی همسو با پیش‌فرض‌های فلسفی خود‌گرایش پیدا کرده‌اند و در نتیجه آنچه درباره‌ی خداوند می‌گویند تصویری وارونه از چیزی است که در متن کتاب مقدس ترسیم شده است. در واقع، آنها برای تحمیل عقاید خود از متن کتاب مقدس استفاده‌ی ابزاری می‌کنند و هر جا که شواهد کتاب مقدس هم‌سو با رأی آنها نباشد، آن شواهد را به دلخواه خود تفسیر می‌کنند.

باید گفت مسئله «مصادره به مطلوب» ایرادی است که به برداشت شخصی از هر امر صامتگی-اعم از کتاب مقدس یا هر واقعه تاریخی-قابل‌سرایت است و محدود به الهیات سنتی نیست. در خصوص عدم دخالت پیش‌فرض‌ها در مواجهه با متن، باید گفت این نقد بر خود الهی‌دانان گشوده هم وارد است؛ زیرا ایشان نیز به صورت خالی‌الذهن به مواجهه با کتاب مقدس نیامده و در راستای مدعیات خویش، بسیاری از برداشت‌های شخصی خود را بر تعبیر کتاب مقدس حمل می‌کنند. هر چند آنها-به خلاف الهی‌دانان سنتی- معترف‌اند که شاید تفسیرشان از دین صحیح‌ترین برداشت نباشد، با این همه تفسیر خود را به اندازه‌ی دیگر تفاسیر رسمی می‌دانند و افزون بر این، معتقداند که این تفسیر در دوره‌ی کنونی بهتر می‌تواند از الهیات حمایت کند.

همچنین باید به این مسئله اشاره کرد که برخی از نویسندگان کتاب مقدس (به ویژه، نامه‌ها و نسخه‌های مختلف عهد جدید) به شدت تحت تأثیر فلسفه یونانی بوده‌اند. برای مثال، انسان‌انگاری خدا در برخی از اناجیل، شباهت زیادی به خدایان المپ^۲ و خداشناسی مطرح در کتب هومر دارد (Dowden,

1. anthropomorphic
2. Twelve Olympians

2010, p. 43). بنا براین، بازگشت به کتاب مقدس و گریز از تفسیر یونانی‌زده متکلمین سنتی، کَرّ علی ما فرّ است، یعنی با شعار نامتأثر بودن از فلسفه، به کتبی باز می‌گردیم که تألیف مؤلفین متأثر از فلسفه است. در نهایت، به نظر می‌رسد - همان‌گونه که پیناک معتقد است - در دیگر ادیان نیز این‌گونه نیست که قرائت متکلمان اولیه تماماً درست و خالی از نقد باشد. چه بسیار شاهد هستیم که نگاه و فهم محدود عده‌ای موجب برداشت نادرستی از متن کتاب مقدس شده و این فهم (به شکل نادرست آن) در خلال سالیان متمادی شایع شده است. بنابراین، همواره باید اقوال پیشینیان (از جمله متکلمان سنتی) مورد نقد و ارزیابی منطقی، فلسفی و الهیاتی قرار گیرد و آن را تنها صورت حقیقت نپنداشت.

بازخوانی کتاب مقدس با طرد پیش‌فرض‌های سنتی

پیناک در مسیر تنزیه تصور انسان از خدا، پس از این که تفسیر متکلمان سنتی از کتاب مقدس را نادرست دانست و آن را نقد کرد، در دومین گام به «بازخوانی مجدد کتاب مقدس» - فارغ از زاویه نگاه متکلمین سنتی، معتقد است. از دیدگاه او، به‌طور کلی «الهیات برای استوار بودن باید مطابق با شواهد کتاب مقدس - به‌عنوان منبع اصلی - باشد. به‌رغم این که برخی منتقدین می‌گویند متکلمان گشوده به تدریس کتاب مقدس اهمیت نداده و به عقاید فلسفی و تجربه معاصر متکی هستند، باید گفت این‌گونه نیست و هرچند سنت، فلسفه و تجربه منابع مهمی هستند، اما کتاب مقدس بیشترین اهمیت را دارد. باید دانست این الهیات سنتی است که با کتاب مقدس مشکل دارد؛ نه الهیات گشوده. در حالی که متکلمان گشوده با اصطلاحات کتاب مقدس مانند عشق، صبر، خرد و توبه مأنوس هستند، متکلمان سنتی اصطلاحات انتزاعی فلسفی مانند بساطت، تغییرناپذیری و تأثیرناپذیری را ترجیح می‌دهند» (Pinnock, 2001, p. 25).

به اعتقاد پیناک، اگر با نگاهی آزاد به کتاب مقدس رجوع کنیم، متوجه می‌شویم که از نظر کلامی خدای الهی‌دانان سنتی متفاوت از خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب است؛ زیرا تصور ایشان این بود که خدا به هیچ وجه تغییر نمی‌کند و هرگز تحت تأثیر چیزی قرار نمی‌گیرد؛ حال آن که کتاب مقدس خدا را مرتبط و متأثر از جهان و شریک در تاریخ بشر معرفی می‌کند. نمی‌توان فرض کرد خدا موجودی کاملاً متعالی است، در حالی که وحی او آن را مطرح نمی‌کند (Pinnock, 2005, pp. 237-245).

درست است که از دیدگاه افلاطونی این یک ایده پوچ است، اما باید دانست که دیدگاه آنان نیز برگرفته از کتاب مقدس نبوده و بسیار غیر منطقی است. ما غالباً بر خلاف حضور صمیمی خداوند، از دور بودن (تعالی و تنزه) او طرفداری می‌کنیم. وقت آن است که بر این تفکر غلبه کرده و آن را به حضور خداوند تقدیم کنیم (Pinnock, 2001, p. 35).

بیناک، معتقد است تعبیر موجود در متن کتاب مقدس حاکی از این هستند که خداوند همواره در «تغییر» است؛ حال آن که در نگاه یونانی، «کمال» در تعالی از زمان، تغییر و رنج است. از این رو، خدای انجیل خدای فلسفه هلنی نیست. خدای فلسفه تغییر ناپذیر، سرمدی و بی‌روح است، اما خدای انجیل مهربان، متأثر و عاشقی پیروز است. او می‌گوید:

گذشتگان در مدعیات خود اشتباهاتی داشتند که امروز باید آنها را جسورانه متذکر شد. برای مثال، آگوستین در این سخن که «خدا از رنج دنیا رنج نمی‌برد»، آنسلم در این سخن که «خدا دلسوزی نمی‌کند» و کالوین در این سخن که «تصویرگری کتاب مقدس از خدا، اقامتی صرف برای درک نهایی انجیل است» اشتباه کردند. این اشتباهات ناشی از این امر بود که فرضیات غیر مسیحی در مورد ماهیت خدا، برای مدت طولانی بر تأملات کلامی تأثیرگذار بوده است. اینک تفکر ما باید در پرتو خودنمایی خدا در انجیل اصلاح شود و انتساب صفاتی که تضعیف‌کننده وجهه خداست را متوقف کنیم (Pinnock, 1994, p. 60).

نقد و ارزیابی

از آنجا که ادیان ابراهیمی عموماً به صورت متن محور ارائه شده‌اند، اهم تأکید متکلمین بر پابندی به متن بوده و منازعات پیش آمده در میان ایشان نیز با اتهام عدم تقید به متن است. این تأکید به‌ویژه زمانی که اختلافی در تفسیر مفسران پیش می‌آید، بیشتر ظهور می‌کند؛ به نحوی که هر یک، دیگری را به تمسک به منابعی غیر از متن مقدس (از جمله عقاید فلسفی و تجربی) متهم کرده و مقصّر می‌دانند. ولی در اینجا دو نکته مهم را باید خاطر نشان کرد. نخستین نکته بحث «اصالت متن» است. باید گفت: گرچه الهی‌دانان مسیحی معتقدند خدا را باید همان‌گونه که خود می‌خواهد (در وحی خود بیان داشته است) توصیف کرد، اما تمام سخن این است که بتوان اثبات کرد که کتاب مقدس توصیف خداوند از خودش است؛ نه توصیف نویسنده‌گان این کتاب‌ها از خداوند. این مسئله بن‌مایه اهمیت به متن است و نمی‌تواند جزء اصول موضوعه (از پیش مسلّم) باشد.

دوم، از آنجا که دین و عقل هر دو صادر از خداوند حکیم هستند، اگر مدعیات آن دو توانستند یک مجموعه هم‌سو، منسجم و خلل ناپذیر را به وجود آورند، یعنی تفسیر بشر (احتمالاً) موفقیت‌آمیز بوده است. در این صورت حتی اگر در بعضی مقولات، فلسفه و تجربه هم نقشی ایفا کرده باشند، نه دلیل ضعف و کژدینی، بلکه نشانه مبرهن بودن نظام است. البته، نکته قابل ذکر این است که در دینی چون اسلام که متن کتاب هم‌زمان با نزول وحی نگاشته شده و با عنایت الهی حفظ شده است، اگر موضوعی پیش آید که قرینه‌های تجربی با عبارات قرآنی سازگار نباشد، به دلیل متیقن بودن صحت عبارات کتاب،

جنبه‌های تجربی مورد مذاقه بیشتری قرار می‌گیرند، اما در مورد مسیحیت باید گفت از آنجا که اولاً چندین نسخه از کتاب مقدس وجود دارد که گاهی اختلافات قابل توجهی در آنها دیده می‌شود (و اتفاق بر متن واحدی وجود ندارد) و ثانیاً، تمامی این تألیفات با فاصله زمانی نسبتاً طولانی نگاشته شده‌اند (حمزنیان، سنایی و عرب، ۱۳۹۶، ص ۱۱۳-۱۳۹)، رجوع به متن کتاب مقدس نیز نمی‌تواند تماماً خالی از اشکال باشد و باید در این امر محتاط بود. نکته دیگر، میزان دقت در قرائت و تفسیر متن است که همواره بسیار تعیین‌کننده بوده است و قصور در آن موجب رهزنی گسترده می‌شود که توضیح آن پیش از این گذشت.

با این مقدمه باید گفت الهیات سنتی و الهیات گشوده هر دو معتقدند که دیگری از متن کتاب فاصله گرفته و مواضع و عقاید خود را متأثر از فلسفه، تجربه و یا دیگر منابع اتخاذ کرده است. از بزرگ‌ترین ایراداتی که پیناک بر الهیات سنتی وارد می‌داند این است که متکلمان سنتی الفاظ و مفاهیمی را به کار می‌گیرند که پیش از این در کتاب مقدس ذکر نشده است؛ الفاظ فلسفی‌ای چون بساطت، تغییرناپذیری و تأثیرناپذیری و صفاتی از این دست، ولی در مقابل الهیات گشوده با تمسک به متن کتاب مقدس، عقاید خود را بر مفاهیمی چون «عشق» مبتنی ساخته که البته، یکی از مزیت‌های این دیدگاه بر الهیات سنتی است (Pinnock, 2005, pp. 237-245).

در ارزیابی سخن پیناک (فرض تثلیث، تشخص، رابطه مندی، مکان مندی و زمان مندی برای خداوند) به نظر می‌رسد اولاً، باید از صحت سندی این عبارات (در متن مقدس) اطمینان حاصل کرد و ثانیاً، توجه داشت که بنابر نظر خود پیناک، این معانی متوقف بر تفسیر، و بسیار تأویل‌پذیراند. همچنین صحت و سقم این عبارات بی‌اندازه می‌تواند فضای فکری انسان در ارائه دلیل را تحت تأثیر قرار دهد. برای مثال، آنجا که می‌گوید اگر خدا سرمد بود، چگونه می‌توانست نجات‌دهنده ما باشد؟ چگونه اکنون می‌توانست زمان را بفهمد و اقداماتش را برنامه‌ریزی کند؟ هیچ منع عقلایی متوجه این قضیه نیست. خدا بی‌زمان است و همچنان در همه خلقتش (از جمله وجود زمان‌مند ما در جهان زمان‌مند) تصرف می‌کند. همچنین این بیان که مسیحیت بدوی چیزی از خدای سرمدی نمی‌داند، استشهادی بود بر این که باید از الهی‌دانان سنتی عبور کرد و به مسیحیت بکر غیر متأثر از فلسفه رسید؛ حال آن که این دلیل نیز قوتی ندارد. چه بسیار معارف مهم و عمیقی که مورد توجه نسل‌های اولیه قرار نگرفته و یا اصلاً فراتر از ظرفیت ایشان بوده‌اند. در مسائل الهیاتی، قدمت مسائل تعیین‌کننده اصالت و صحت آنها نیست.

در ادامه، پیناک با شواهد بسیار در پی این است که بگوید در تاریخ کلام هر چند متکلمین بزرگی همچون آگوستین، آنسلم و کالوین سعی در تبیین گزاره‌های دینی داشته‌اند، ولی در مواردی که آرای خود را متأثر از فلسفه یونان بیان کردند، در اشتباه بودند و گرچه حرف‌های آنها برای مدت طولانی سایه‌گستر بر الهیات مسیحی بوده است، باید دانست اساساً خدایی که در انجیل توصیف شده، متفاوت و متباین با خدایی است که ایشان ترسیم کردند (Pinnock, 2005, pp. 237-245). اکنون باید با جسارتی ممدوح این

زنگارها را زدود و شجاعانه الهیات را بر مبنای کتاب مقدس بازتعریف کرد. با مشاهده نتیجه این کار روشن می‌شود که چه تغییر بزرگی در تصور انسان از خداوند حاصل شده و چه تأثیری بر زندگی او می‌گذارد، ولی به نظر می‌رسد مدعیات پیناک (دست‌کم در مواردی) از هم‌اکنون قابل تردید است. برای مثال، این که ایجادکننده زمان و مکان چگونه ممکن است مُحاط در آن باشد؟ یا این که چگونه می‌توان به تثلیث (که به‌صراحت، معارض با عقل است) معتقد بود؟ در نهایت، به نظر می‌رسد تمام حقیقت را نمی‌توانیم تنها با اتکا به متن دریافت کنیم، بلکه باید از منابع دیگری همچون عقل نیز حتماً بهره بگیریم و در مواردی که با منع عقلانی و منطقی روبه‌رو می‌شویم، تأمل جدی کنیم.

غلبه بر یونانی‌مآبی و توجه به فلسفه مدرن به جای فلسفه کهن

از دیگر ایرادات روشی مهمی که پیناک بر الهیات سنتی وارد می‌داند این است که الگوی الهیات سنتی به دلیل ابتدا بر یونانی‌مآبی، دارای «تناقضات مفهومی» و «عدم تناسب وجودی» است؛ حال آن که الهیات باید - افزون بر مبتنی بودن بر کتاب مقدس - برای نسل حاضر، معقول، منسجم و قابل درک باشد (Pinnock, 2005, pp. 237-245). در واقع، اعتبار مفهوم خدا و یک‌پارچگی کلامی، هر دو مورد بحث‌اند. در الهیات سنتی ما شاهد تناقضاتی هستیم همچون این که «خدا بی‌زمان است، اما در زمان عمل می‌کند. دانش خدا جامع است و با این همه، آزادی انسان واقعی است؛ قدرت خداوند کنترل‌کننده است، اما اتفاقاتی بر خلاف خواست او رخ می‌دهد. خدا غیر قابل تغییر است و در عین حال، با دنیایی در حال تغییر ارتباط دارد. این تناقضات سبب می‌شود که خداوند به‌صورت یک کوه یخ متافیزیکی یا یک موجود تنها به نظر رسد که از کمال خود رنج می‌برد و سعی بر انکار آن دارد» (Pinnock, 2001, p. 118). به باور پیناک، بروز این تناقضات در ترسیم خدا به این دلیل است که الهی‌دانان سنتی بیش از حد مدیون فلسفه کهن بوده و در نتیجه، مانع ارتباط مستقیم با کتاب مقدس می‌شدند. از این‌رو، مشکل اصلی نه تشنّت کتاب مقدس، بلکه ناکارآمدی فرضیاتی است که در تفسیر آن استفاده می‌شود و در همین راستا، معتقد است:

گر چه از دیرباز دیدگاه یونان ما را به چالش کشیده است، اما اکنون الهیات به نقاط جدید عزیمت نیاز دارد تا به این تناقضات درونی مبتلا نشود. در این راستا، آنچه اکنون مورد نیاز است منابع فلسفی‌ای است که بتواند ایده‌های عمیقی همچون تجسم، رنج، رابطه و کمال در تغییر را انسجام بخشد (Pinnock, 2001, p. 118).

در واقع، گرچه پیناک بروز اوصاف خودمتناقض خداوند را معلول اتکای متکلمین سنتی بر فلسفه یونان

می‌داند، اما راه‌حل برون‌رفت از این وضع را نه طرد فلسفه (به‌طور کلی)، بلکه تغییر نگاه فلسفی می‌داند؛ زیرا هنوز برای آن اثرات مفیدی قائل است. به اعتقاد او:

حتی با فرض این احتمال که فلسفه نقشی در کنار گذاشتن الهیات داشته است، با این حال، ممکن است معلوم شود در آن بینش‌های مفیدی وجود دارد که الهیات می‌تواند از گفت‌وگوی با آن، حقیقتی نو یافته و به ترمیم برخی امور بپردازد. به این دلیل است که کلام همواره تا حدّی متأثر از فلسفه (عقلانیت) بوده است [باید گفت پیناک در این قسمت، عقل، منطق و فلسفه را مساوی یک‌دیگر گرفته است]. همچنان‌که آنسلم و آکویناس در اثبات منطقی وجود خدا، جنبه‌های مهم الهیات خود را از عقل - نه از کتاب مقدّس - گرفته و در جهت نیرو دادن به اعتقادات خود از تأملات فلسفی بهره برده‌اند، امروزه نیز بسیاری از فلاسفه مسیحی بیش از متکلمان به فهم دین کمک می‌کنند؛ زیرا کمتر محتاط بوده و مایل به آزمون فرضیه‌های نو هستند. ترکیب کلام و فلسفه - تا زمانی که مانع شواهد انجیل نشود - چیز بدی نیست، از این رو، باید آنچه آگوستین در زمان خود انجام داد را امروز بازسازی کنیم (Pinnock, 1994, p. 126).

بر این اساس، پیناک فلسفه را دارای دو افق کهن و مدرن می‌داند: در افق کهن، ثبات بر تغییر رجحان داشته و ایده‌آل کمال «وجود بی‌تغییر» است. «تأثیر فلسفه باستان در شکل‌گیری الهیات مسیحی غالباً با این عبارت خداوند که «من همان هستم که هستم» (Exodus 3: 14) نشان داده می‌شود. این تعبیر در افق کهن (در عوض این معنا که خدا وجود زنده‌ای است که میثاق خود را حفظ می‌کند و هرگز قوم خود را ترک نمی‌کند) به این معنا گرفته می‌شود که «خدا همان است که بوده است» (ثابت است). در این افق، خدا فعلیت محض است و هیچ شدنی در او نیست و نمی‌تواند تغییر کند؛ زیرا تغییر، گذر از قوه به فعل است که نیاز به بهتر یا بدتر شدن دارد. این امور مستلزم تغییرناپذیری، بساطت و بی‌زمان بودن‌اند. در نتیجه، خدا به عنوان یک اقیانوس نامحدود معرفی می‌شود که تفاوتی بی‌نهایت و کیفی با جان دارد» (Pinnock, 2001, p. 117).

در مقابل، در افق مدرن تغییر بر ثبات رجحان می‌یابد و ایده‌آل کمال با ایده‌هایی مانند تشخّص، آزادی و پویایی همراه است. در این نگاه «رویکرد فلسفه کهن بر رابطه خدا با جهان تأثیر منفی می‌گذارد؛ چنان‌که در الهیات سنتی اگر چه خدا می‌تواند بر ما تأثیر بگذارد، اما ما به هیچ وجه نمی‌توانیم او را تحت تأثیر قرار دهیم. خدا هرگز نمی‌تواند با دنیای متغیّر رابطه واقعی داشته باشد؛ زیرا این امر مستلزم دادن و گرفتن است و در این صورت جهان قادر خواهد بود بر خدا تأثیر گذاشته و او را تغییر دهد. در نتیجه، خداوند نامتأثر از شادی و غم انسان‌هاست. تغییرناپذیری نیازمند بی‌زمان بودن، تحول‌ناپذیری و علم پیشین جامع است، که

همگی میراث فلسفه کهن‌اند. در این نگاه، گویی ما در حضور یک مجموعه تحول‌ناپذیر از اوصاف شکل‌گرفته از فلسفه هستیم نه کتاب مقدس! (Pinnock, 2001, p. 118).

در واقع، مهم‌ترین مسئله مد نظر پیناک تبیین مجموعه‌ای سازوار از اوصاف الهی و امکان برقراری ارتباط بین خداوند و انسان است که تحقق این امر - از دیدگاه او - بر اساس مبانی الهیات سنتی، ممکن نیست. او - در نهایت - برای گریز از این تنگنا و تبیین بهتر آموزه‌های الهیاتی برای انسان امروز می‌گوید:

هم‌سویی الهیات گشوده با فلسفه مدرن به ما کمک می‌کند تا با مخاطبان معاصر تفاهم داشته باشیم. بر اساس این نظریه، مردم نیازی به خدای دور از جهان و نامتأثر از آن ندارند، بلکه به خدایی نیاز دارند که وارد تاریخ شود و تجسم یابد. خدایی که گرچه از دنیا فراتر می‌رود، اما خود را با زمان‌مند بودن و حتی با مرگ، مشخص می‌کند و حقیقت وجود او در آمدن و شدن او نهفته است. باید پذیرفت که وجود خدا، ایستا و بدون حرکت نیست. او در «شدن» اش خداوند است. «شدن» خداوند بالاترین نقطه خود افشاگری اوست که در تقابل مستقیم با تعریف کمال در فلسفه کهن است (Pinnock, 2001, p. 120).

نقد و ارزیابی

پیناک، در این قسمت، به نقش مهم فلسفه در پشتیبانی از معارف الهیاتی اشاره می‌کند و معتقد است حتی اگر تأملات فلسفی را نشود تماماً تأیید کرد، نکات مفیدی از آن قابل برداشت است. از این‌رو، او اجتناب محض از رویارویی با آن را مضر می‌داند؛ هرچند با این قید که باید توجه داشت بهره‌مندی از فلسفه تا جایی مجاز است که منجر به تعارض با متن کتاب مقدس نشود. بنا براین، در هر زمان باید مناسبات الهیات و فلسفه را ارزیابی کرد و محتاط بود تا در این مسیر پرخطر، معارف اصیل دینی از دست نروند.

در نقد سخن پیناک، باید گفت او چندین مقوله مختلف را تحت بررسی آورده است و باید محتاط بود که این مقولات با یکدیگر خلط نشوند. نسبت عقلانیت، افق کهن و افق مدرن فلسفه و تأثیر آن بر الهیات سنتی و الهیات گشوده باید به درستی تبیین شود. درست است که اسکولاستیک به‌شدت از فلسفه هلنی متأثر بوده و پیش‌فرض‌های متکلمان سنتی از فلسفه هلنی نقش مؤخری در تبیین باورهای مسیحیت داشته است (جمشیدی، ۱۳۸۸، ص ۹۱-۱۰۶)، اما باید توجه داشت که نسبت فلسفه هلنی و عقلانی بودن، عموم خصوص من وجه است؛ نه تساوی و نه تباین و این‌طور نیست که فلسفه مدرن از عقلانیت بیشتری نسبت به فلسفه کهن برخوردار باشد تا نتیجه گرفته شود که الهیات گشوده به دلیل مطابقت بیشتر با فلسفه مدرن، الهیاتی معقول‌تر برای انسان معاصر است.

همچنین باید گفت به‌رغم تأکید خود پیناک بر اجتناب از تأثیر پیش‌فرض‌ها در تبیین اعتقادات، او در میل به تعامل با فلسفه مدرن، با پیش‌فرض «تغییر محور» بودن جلو می‌آید تا بتواند فلسفه را ابزاری برای تبیین مدعیات دینی خود سازد.

از دیگر نقدهای پیناک به الهیات سنتی، نادیده گرفتن مسئله «آزادی انسان» - به‌رغم ابتئای این مسئله بر متن کتاب مقدس - است. از نظر او، «آزادی انسان» جمیع اوصاف الهی را محدود می‌کند. او می‌گوید:

از بسیاری عبارات کتاب مقدس این تصویر برداشت می‌شود که خدا آزادی‌بندگان را به رسمیت شناخته و به لوازم آن پای‌بند است. همچنین از باب کلامی و منطقی نیز اگر انسان واقعاً آزاد نباشد، نمی‌توان او را مسئول اعمالش دانست و ثواب و عقابی بر اعمال او مترتب ساخت. از این‌رو، آزادی انسان بر مبنای شواهد نقلی و عقلی امری مُسلم است (Pinnock, 1994, p. 149).

از سوی دیگر، گویی پیناک آزادی انسان و خداوند را امری متضایف دانسته، پنداشته است که به هر میزان آزادی انسان افزایش یابد، به همان نسبت نیز آزادی خداوند کمتر می‌شود و در نتیجه، با نخستین محدودیت خداوند، اطلاق او از بین می‌روند و به ساحت نسبیّت وارد می‌شود. از همین روست که الهی‌دانان گشوده هیچ وصفی از اوصاف خداوند را مطلق ندانسته و همواره بر نسبیّت تأکید دارند.

در جواب این سخن باید گفت نسبت «تضایف»، بین دو امر هم‌عرض برقرار است، یعنی دو امری که از لحاظ وجودی هم‌مرتبه هستند. برای مثال، اگر کتابی را از میانه بکشایید، دو طرف این تقسیم‌چون از لحاظ وجودی هم‌عرض یک‌دیگرند، هر چقدر به یک‌سو اضافه کنید، متقابلاً از سوی دیگر، کم می‌شود. نقد بر پیناک این است که او نسبت خداوند و مخلوقات را به درستی لحاظ نکرده و بدین خاطر به اشتباه افتاده است. خداوند هم‌عرض مخلوقاتش نیست که اطلاق صفاتش، آزادی انسان را به خطر اندازد. تمامی اوصاف انسانی (اختیار، اراده، آزادی، قدرت و هر صفت دیگری که تصور شود) ذیل اوصاف الهی قرار می‌گیرند؛ نه هم‌شأن آن. خداوند با اراده و قدرت مطلقش آزادانه تصمیم گرفته است که انسان در امور خود آزاد باشد، یعنی آزادی برای هر دو سر طیف وجودی (خداوند و انسان) محقق است.

از دیگر ایراداتی که پیناک مطرح می‌کند خودمتناقض بودن مفاهیم الهیات سنتی است. از دیدگاه او، اوصافی که الهیات سنتی به خداوند نسبت می‌دهد با یک‌دیگر ناسازگارند. این مسئله هم در اوصاف ذاتی خداوند و هم در اوصاف فعلی او مطرح است. برای مثال، در اوصاف ذاتی علم مطلق با قدرت مطلق ناسازگار است؛ زیرا وجود هر یک مانع وقوع دیگری است (Pinnock, 1989, p. 127). از جمله اشکالات او در اوصاف فعلی خداوند نیز مداخله خداوند بی‌زمان در جهان زمان‌مند، اراده مطلق خداوند و آزادی بشر و مسائلی از این دست است.

در اینجا متقابلاً دو جواب باید داد: نخست در باب سازواری صفات ذاتیه خداوند باید گفت شاید حل این مسائل غامض در مبانی کلام اسلامی که از دقت بیشتری برخوردار است، امکان‌پذیر باشد. نکته ظریفی که متکلمین مسلمان متذکر می‌شوند این است که اساساً هیچ ترکیبی - در هیچ شکلی از آن - در خداوند یافت نمی‌شود؛ زیرا ترکیب دارای جنبه امکانی و مستلزم ضعف است. از این رو، خداوند از همه جهات بسیط است و ذات و صفاتش با یکدیگر عینیت دارند، یعنی هم ذاتش عین صفاتش است و هم صفاتش عین یکدیگرند. از این رو، علم مطلق عین قدرت مطلق، عین خیرخواهی و عین جمیع اوصاف خداوندی است. در باب سازواری صفات فعلیه خداوند با آزادی انسان نیز باید گفت: از آنجا که ایشان اراده خداوند را در قدرت مطلق او لحاظ می‌کنند، خداوند با قدرت مطلقش آزادانه اراده کرده است که انسان در زندگی خود مختار باشد و این مسئله خللی به قدرت مطلق خداوند وارد نمی‌کند. «خداوند مختارانه اراده کرده است که انسان‌ها هر کاری - جز آنچه در عالم واقع انجام می‌دهند - بخواهند را انجام دهند» (کاراندیش و کشفی، ۱۳۹۳، ص ۹۷-۱۲۵).

نتیجه‌گیری

در مبانی معرفتی الهیات گشوده، کلارک پیناک به سه ساحت نسبتاً متداخل اشاره می‌کند. اساس سخن او این است که از آنجا که متکلمین سنتی در آشنایی با فلسفه یونان بسیار تحت تأثیر قرار گرفته و مجذوب آن شدند، این فلسفه تمام ذهنیت متکلمین را شکل داد و این هیئت جدید ذهنی در مواجهه ایشان با کتاب مقدس بسیار تأثیرگذار بوده است و از همین رو، معرفی خداوند در بیان متکلمین سنتی آکنده از اوصاف و تعبیر فلسفی است که نه تنها شاهدهی برای آن در کتاب مقدس وجود ندارد، بلکه اساساً پرتره کتاب مقدس از خداوند شامل تمام آن چیزهایی است که یونانیان انکار می‌کردند. در این تقابل، انتخاب درست از دیدگاه پیناک حتماً جانب کتاب مقدس است. به اعتقاد او، باید به متن موضوعیت داده، استعاره‌ها را جدی بگیریم و مفاهیم و معارف دینی را - مستقل از آرای متکلمین نخستین - از متن کتاب مقدس بفهمیم؛ تا در نهایت، خدا را آن‌چنان که در کتاب مقدس توصیف شده است، تصور کنیم و صحت و سقم این اوصاف را با منابع دیگر (به ویژه، فلسفه یونانی) ارزیابی نکنیم. هر وصفی که کتاب مقدس به خداوند نسبت دهد، معقول و پذیرفتنی است. حتی اگر انصاف وصفی به خداوند معقول به نظر نیاید، این امر ناشی از تأثر ذهن ما از فلسفه یونان است و باید در ذهنیت خود بازنگری کرد؛ نه در گزاره کتاب مقدس.

البته، پیناک - در ادامه - خاطر نشان می‌کند که فلسفه ذاتاً بد نیست، بلکه مواجهه با آن است که باید هوشمندانه باشد تا مضامین آن در خدمت شواهد کتاب مقدس قرار گیرد، یعنی در ابتدا ما باید تعریف

خود از خداوند را مستقیماً از کتاب مقدّس دریافت کنیم و سپس در جهت تبیین آن از مضامین فلسفی بهره بگیریم.

یکی از مطالب مهم از نظر پیناک، پذیرفته شدن دین در میان مردم هر عصر است. در این راستا او فلسفه را دارای دو افق کهن و مدرن دانسته و معتقد است که آنچه امروز مورد پذیرش مردم است، افق مدرن فلسفه است که بر محور «تغییر» است نه افق کهن که بر محور «تغییرناپذیری» بود. شروع عصر مدرن با ظهور فلسفه مدرن و فیزیک مدرن بود که به جهان‌بینی مدرن در انسان انجامید. جهان‌بینی‌ای که در آن «تغییر»، «نسبیت» و «انسان» اساس قرار گرفت و هر چیز دیگر (بدون استثناء) هم‌سو و متناسب با این مضامین تنظیم شد. اصلاً حجیت و درستی هر مطلبی در تناسب با این مبنا به دست می‌آید.

باید گفت در تاریخ الهیات مسیحی، فراز و فرودهای عجیبی رخ داده است. از دوران کهن، الهیات سنتی در ترسیم وجه خدا - با غفلت از راه اعتدال عقلایی - راه تفریط پیش گرفته بود و در عصر جدید نیز الهیات گشوده راه افراط را در انسان‌وارگی خداوند، می‌پیماید که هر دو غلط هستند.

گویی پیشینیان آنقدر بر تصلب خداوند تأکید کرده و خدا را از ارتباط با جهان (به ویژه بشر) دور دانسته‌اند، که اکنون ما شاهد چنین طغیانی هستیم. بنا به نظر مؤلف، یک نقطه اعتدال در این میان لازم است. آری، خداوند در فعل است، ولی در شدن نیست؛ همچنین او در حیات انسان‌ها مؤثر است، ولی متأثر از آنها نیست.

درست است که پس از قرون وسطی، جهان‌بینی پویاتری در میان مسیحیت شکل گرفت، ولی همه نتایج آن معقول و مطلوب نیست. الهی‌دانان گشوده از جهان‌بینی جدید دو نتیجه گرفته‌اند: پویایی جهان و پویایی خداوند. باید گفت اولی درست، و دومی نادرست است. پویایی و ارگانیکسم (مجموعه‌ای منسجم و مرتبط) بودن جهان، قطعاً مطلب درستی است، و نادیده گرفتن این نکته ضعف معرفتی متکلمین سنتی بوده است، اما پویایی خداوند - اگر به معنای فاعلیت و عدم انجماد خدا باشد - درست است، ولی اگر معانی‌ای چون تغیر، تأثر و شدن مدّ نظر باشد، بی‌شک نادرست است؛ زیرا همه این اوصاف حاکی از حرکت از وضعی به وضع دیگر هستند و این حرکت - چه صعودی باشد و چه نزولی - عقلاً برای خداوند ممتنع است.

شکی نیست که الهیات سنتی در موارد متعددی کژروی‌هایی داشته که به حقیقت قابل نقداند و پیناک ایراداتی به آن گرفته است. برای مثال، قطع ارتباط و عدم التفات خدا به انسان، نامتأثر بودن خداوند از شرایط انسان‌ها، فرض جبرگرایی حاکم بر خلقت و گزاره‌های بسیار دیگر بی‌شک پذیرفتنی نیستند، اما نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که پیناک درد را تشخیص داده، ولی درمان را تشخیص نداده است. از همین رو، ما هم به این آموزه‌ها نقد بسیار داریم، ولی نه از جنس نقدهای پیناک.

بر مسیر پیناک نقدهای بسیار وارد است. باید گفت همه اشتباهاتی که در تفکر الهیات سنتی بود در

الهیات گشوده نیز دوباره منعکس شده است و البته، در راهی دیگر! گویی او آمده بود وجهی را اصلاح کند، ولی دیگر وجوه را مخدوش کرده است. به نظر می‌رسد هر ایرادی که بیناک بر متکلمان سلف وارد می‌دانست، بر خود او نیز وارد است. برای مثال، چرا استفاده از اصطلاحات فلسفه یونانی (کهن) بد است، ولی سراسر مدعیات الهیات گشوده همچنان آکنده از اصطلاحات فلسفی مدرن است. اصلاً آیا مرزبندی معنون به فلسفه کهن و فلسفه مدرن، مرزبندی دقیق و قابل قبولی است؟ الهی دانان گشوده بر چه مبنایی ادعا می‌کنند که فلسفه مدرن برای مردم امروز پذیرفتنی‌تر از فلسفه کهن است؟ آیا صرف هم‌زمانی می‌تواند توجیه‌کننده باشد؟ اگر - همان‌طور که الهی دانان گشوده ادعا می‌کنند که هر اندیشه‌ای «از جایی» می‌آید و هیچ اندیشه‌ای بکر نیست - را مبنا قرار دهیم، در نتیجه همین ادعا، مواجهه ایشان با معارف دینی و متن کتاب مقدس نیز با پیش‌فرض‌های فلسفه مدرن انجام شده است و ذهنیت تغییر محور ایشان در برداشتشان از کتاب مقدس بسیار مؤثر بوده است. از کجا می‌توان مطمئن شد مسیری که الهیات گشوده می‌پیماید، صحیح‌تر از مسیری است که پیشینیان پیموده‌اند. دست‌کم برخی مدعیات الهیات سنتی و جوب یا امتناع عقلی و منطقی داشت، ولی تقریباً تمامی مدعیات الهیات گشوده (همچون رنجور بودن خدا، متغیر بودن او، دانستن امور جدید، زمان‌مندی و مکان‌مندی او و بسیاری از مدعیات دیگر) عاری از مبنای عقلانی بوده و منطقی‌منتج به نتایجی که از نظر آنها قطعی است، نمی‌شود. به نظر می‌رسد تقریرات به‌ظاهر شاعرانه و عارفانه آنها دو انگیزه می‌تواند داشته باشد: اولاً، احتمالاً ناشی از دردمندی مؤمنانه و از روی احساس وظیفه برای ترمیم و تبیین بهتر اصول دینی است. ثانیاً، الهیات گشوده احساس می‌کند که تقریر ایشان می‌تواند بازتاب‌های عملی مثبتی در اوضاع فکری و روانی انسان و جامعه امروز داشته باشد و آن را بهبود بخشد. ولی نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که عشق مقدس دینی اگر تماماً مبتنی بر خرد نباشد (حال این خرد مؤید هر فلسفه‌ای که باشد) انسان را از مسیر عقل و منطق (و حتی نقل) خارج می‌کند. همان‌گونه که در نگاه بیناک، الحاد فرزند مدعیات نامعقول الهیات سنتی بود، باید گفت نتیجه الهیات گشوده نیز چندان فاصله‌ای با آن ندارد و هر دو نحله به یک اندازه از حقیقت فاصله گرفته‌اند.

فهرست منابع

- جمشیدی، معصومه. (۱۳۸۸). اسکولاستیک. فرهنگ پژوهش. ۲۷(۵)، ۹۱-۱۰۶.
- حمزنیان، عظیم؛ سنایی، علی؛ عرب، زینب. (۱۳۹۶). خدای متشخص و انسان‌وار از منظر قرآن و عهد جدید. پژوهشنامه کلام، ۴(۷)، ۱۱۳-۱۳۹.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم. (۱۴۱۵ق). الملل و النحل. (ج ۲). (چاپ ۴). (محقق: امیرعلی مهنا؛ علی حسن فاعور). بیروت: دار المعرفه.
- کاراندیش، زهرا؛ کشفی، عبدالرسول. (۱۳۹۳). بررسی دیدگاه ویلیام هاسکر درباره «علم میانی» خداوند با تکیه بر آرای توماس فلینت. جستارهای فلسفه دین، ۳(۱)، ۹۷-۱۲۵.

References

- Agassi, J. (1981). *Science & Society*. Reidel Publishing Company
- Agassi, J. (2008). *Science and its History, A Reassessment of the Historiography of Science*. Boston: Springer Press.
- Bartley, W. W. (1964). Rationality versus the Theory of Rationality. In *The critical Approach to Science and Philosoph*. (M. Bunge). London, New York: The Free Press of Glencoe.
- Dowden, K. (2010). Olympian Gods, Olympian Pantheon. *A companion to Greek religion*, 51(53). 41-85.
- Gutting, G (1395 AP). Naghd- i Rorty Bar marefatshenasi. [Rorty's Critique of Epistemology]. In *Sedq Be Che Kar Mi ayad*. [What's The Use of Truth]. (R, Mahmudi, Trans). Tehran: Kargadan. [In Persian]
- Hamzaian, A; Sanai, A; Arab, Z. (2017). A distinct and humane God from the perspective of the Qur'an and the New Testament. *Journal of Theology*, 4(7). 113-139.
- Jamshidi, M. (2009). Scholastic. *Research Culture*, 27(5). 91-106.
- Karandish, Z; Kashfi, A. (2014). Examining William Hasker's view of God's "middle science" based on the views of Thomas Flint. *Essays on the Philosophy of Religion*, 3(1). 97-125.
- Kowkab, S. (2010). Truth and Justification. *Philosophy*, 38 (2).137-184 [In Persian]
- Koyre, A. (1370 AP). *Goftari Dar Bare-i Dekart*. [Entretiens sur Descartes]. (A, Jahanbaglu, Trans). Tehran: Ghatreh. [In Persian]
- Mansuri, A. (2016). Against island approach towards sciences. *Hekmat- e - eslami*, 3

(2). 63-80[In Persian]

- Miller, D. (1994). *Critical Rationalism*. Open court.
- Miller, D. (2006). *Out of Error*. Burlington: Ashgate.
- Mulberry, G. (1997). *Rorty, Davidson, and Metaphor*. Virginia: MA Thesis in Virginia Polytechnic Institute and State University.
- Munz, p. (1984). Philosophy and mirror of Rorty. *Philosophy of the Social Sciences*, 14(2) 195-238. <https://doi.org/10.1177/004839318401400206>
- Pinnock, C. (1989). *The Grace of God, The Will of Man: A case for Arminianism*. New York: HarperCollins.
- Pinnock, C. (2001). *Most Moved Mover: A theology of God's openness*. Michigan: Baker Academic.
- Pinnock, C. (2005). Open Theism: An answer to my critics. *Dialog: A Journal of Theology*. 44(3). 237-245. <https://doi.org/10.1111/j.0012-2033.2005.00263.x>
- Pinnock, C. Rice, R. Sanders, J. Hasker, W. Basinger, D. (1994). *The Openness of God*. Illinois: InterVarsity Press.
- Piper, J., Taylor, J. & Helseth, P. (2003). *Beyond the bounds: Open theism and the undermining of biblical Christianity*. Illinois: Crossway Books.
- Sanders, J. (2016). *Theology in the Flesh: How embodiment and culture shape the way we think about truth, morality, and God*. Minnesota: Fortress press.
- Ware, B. (2003). *Their God Is Too Small: Open theism and the undermining of confidence in God*. Illinois: Crossway Books.